

به نام خدا



عنوان و نام پدیدآور: فلسفه تحلیل منطقی/گوتلوب فرگه... [و دیگران]؛ ترجمه منوچهر بدیعی.  
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۴.

مشخصات ظاهری: ۲۳۷ ص.

شابک: ۳-۴۳۷-۴۵۶-۶۰۰-۹۷۸:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه و گردآوری مجموعه‌ای از مقالات در زمینه فلسفه تحلیلی است.

یادداشت: [نویسندگان] گوتلوب فرگه، جی.ای. مور، و.و. کواین، موریتس شلیک، داگفین فولسدال و ....

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: فلسفه -- مقاله‌ها و خطابه‌ها Philosophy -- Addresses, essays, lectures

شناسه افزوده: فرگه، گوتلوب، ۱۸۴۸ - ۱۹۲۵ م. Frege, Gottlob

شناسه افزوده: بدیعی، منوچهر، ۱۳۱۸-، مترجم

رده‌بندی کنگره: B۲۹

رده‌بندی دیویی: ۱۰۰

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۲۰۳۴۳۲

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

# ■ فلسفہ ■

## تحلیل منطقی

---

|             |                |             |
|-------------|----------------|-------------|
| گوٹلوب فرگه | جی. ای. مور    | و. و. کواين |
| موریتس شلیک | داگفین فولسدال | و...        |

ترجمہ منوچهر بدیعی



## فلسفهٔ تحلیل منطقی

گوتلوب فرگه، جی. ای. مور، و. و. کواین، موریتس شلیک، داگفین فولسدال و...  
ترجمهٔ منوچهر بدیعی

طراح جلد: حبیب ایلون  
ناظر چاپ: حمیدرضا دمیرچی

چاپ اول: ۱۴۰۴  
شمارگان: ۵۰۰ نسخه  
چاپ و صحافی: سپیدار

همهٔ حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتراز میدان ونک، شمارهٔ ۲۴۹۳  
تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



## فهرست

پیشگفتار مترجم | هفت

- دفاع از حس مشترک | جی. ای. مور | ۱
- برهان عالم خارج | جی. ای. مور | ۳۹
- دربارهٔ معنی و مصداق | گوتلوب فرگه | ۶۹
- مقدمهٔ مبانی حساب | گوتلوب فرگه | ۱۰۳
- دو حکم جزمی تجربه‌گرایی | ویلردون اورمن کواین | ۱۱۵
- در باب آنچه هست | ویلردون اورمن کواین | ۱۴۷
- آرای هوسرل دربارهٔ بداهت و توجیه | داگفین فولسدال | ۱۷۱
- فلسفهٔ تحلیلی در فرانسه | پاسکال آتزل | ۲۰۳
- آیندهٔ فلسفه | موریتس شلیک | ۲۱۱



## پیشگفتار مترجم

---

کتاب فلسفهٔ تحلیل منطقی مجموعه‌ای است از مهم‌ترین مقاله‌های فلسفهٔ تحلیلی در قرن بیستم که هرکدام آغازگر بحثی تازه در این حوزه بوده‌اند.

بیشتر مقاله‌های این کتاب در دهه‌های گذشته ترجمه شده‌اند. مقاله‌های «مقدمهٔ مبانی حساب» از گوتلوب فرگه، «برهان عالم خارج» از جی. ای. مور، «دو حکم جزمی تجربه‌گرایی» و «در باب آنچه هست» از ویلرد ون اورمن کواین، همچنین «فلسفهٔ تحلیلی در فرانسه» از پاسکال آئرل، در شمارهٔ هفتم و هشتم مجلهٔ ارغنون در سال ۱۳۷۴ (ویژهٔ فلسفهٔ تحلیلی) به سردبیری ضیاء موحد منتشر شده است.

دو مقالهٔ دیگر یعنی «در بارهٔ معنی و مصداق» از گوتلوب فرگه و «آرای هوسرل در باب بدهات و توجیه» از داگفین فولسدال یکی در سال ۱۳۶۷ و دیگری در سال ۱۳۷۵ در مجلهٔ فرهنگ منتشر شده است.

مقالهٔ «دفاع از حس مشترک» از مور برای نخستین بار چاپ می‌شود. همچنین مقالهٔ «آیندهٔ فلسفه» از موریتس شلیک به ترجمهٔ مهناز بهمن است که کار گردآوری و آماده‌سازی این مقاله‌ها را بر عهده داشته است.

م.ب.



# دفاع از حس مشترک<sup>۱</sup>

نوشته جی. ای. مور

ترجمه منوچهر بدیعی

## یادداشت مترجم

جورج ادوارد مور (George Edward Moore) در سال ۱۸۷۳ در لندن به دنیا آمد و در سال ۱۸۹۲ وارد کمبریج شد. نخستین کتاب خود *Principia Ethica* (مبانی اخلاق) را در سال ۱۹۰۳ منتشر کرد. از ۱۹۱۱ به بعد در کمبریج درس می داد و در ۱۹۵۸ درگذشت. سال ها سردبیر مجله معتبر فلسفی *Mind* بود. گذشته از کتاب مبانی اخلاق کتاب دیگری به نام اخلاق دارد که آقای اسماعیل سعادت آن را به فارسی ترجمه کرده اند و در سلسله انتشارات «شرکت انتشارات علمی و

---

۱. در ترجمه Common Sense به «حس مشترک» به کاربرد آن نزد ابن سینا و دیگران توجه شده است:

ابوعلی سینا در «طبیعیات» دانشنامه علایی، ذیل «پیدا کردن محسوسات مشترک» ص ۱۹۲ در حال حواس باطن گفته است: «و اما محسوسات حواس باطن نیز پنج اند: حس مشترک، و قوت مصوره، و قوت تخیل و فکر، و قوت وهم، و قوت یادداشت، — که حافظه — و ذاکره خوانند. حس مشترک — آن است که: این همه حواس بچه وی اند، و از وی شکافند، و به وی رسانند، چنان که گفته اند».

مولانا در مثنوی در داستان «طعن زدن بیگانه در شیخ و جواب گفتن مرید شیخ او را» آورده است:

جان ما از جان حیوان بیشتر      از چه؟ ز آنرو که فزون دارد خبر  
پس فزون از جان ما جان ملک      کاو منزه شد ز «حس مشترک»

فرهنگی» منتشر شده است. سه کتاب مهم دیگر او عبارت اند از:

*Philosophical Studies, Some Main Problems of Philosophy, Philosophical Papers*

مور برخلاف راسل فقط در زمینه فلسفه کار می کرد و از این رو در خارج از محافل فلسفی چندان شناخته نیست. اما چون یکی از پیشروان مکتب تحلیل فلسفی به معنای جدید است، تأثیر او کمتر از تأثیر برتراند راسل نبوده است.

دو مقاله «دفاع از حس مشترک» و «برهان عالم خارج» نمونه های بارزی از نحوه تحلیل فلسفی مور را نشان می دهند. مور معتقد بود که کار فلسفه آن نیست که با حس مشترک بستیزد، بلکه باید آن را تحلیل کند. مقاله «دفاع از حس مشترک» در واقع استفاده از روش تحلیل برای رد فلسفه بارکلی است که نه تنها به انکار وجود عین طبیعی بلکه به «خودتنهایی» (solipsism) می انجامد.

مقاله «برهان عالم خارج» که ترجمه آن در این مجموعه آمده است نشان می دهد که برهان کانت برای وجود عالم خارج کافی نیست؛ مقدمه برهان خود مور برای اثبات عالم خارج چیزی جز آن نیست که دو دست خود را بلند می کند و یک بار با یک دست آن دست را و بار دیگر با دست دیگر این دست را نشان می دهد و می گوید علم به قضایایی مانند «این یک دست است» دیگر تحلیل بردار نیست و این گونه قضایا، به همین دلیل، برهانی نیست هرچند که بر آن ها علم داریم. منتقدان مور این نحوه استدلال بر وجود عالم خارج را عامیانه خوانده اند و می گویند بالا رفتن دست مور از لحاظ فلسفی بر عمل غیرفلسفی سامول جانسون هیچ برتری ندارد که وقتی شنید بارکلی وجود عالم خارج را انکار می کند لگد محکمی بر سنگی کوفت و گفت: این هم عالم خارج!

روش مور عبارت است از تحلیل و فروکاستن قضایای فلسفه و عرف عام به ساده ترین قضایایی که از داده های حس برمی آید و می کوشد تا جایی که ممکن است ورق را از نقش پراکنده ساده کند؛ و چون اغلب نوشته هایش درس هایی است که داده است، سبک بیان او در عین سادگی و دقت و حفظ وحدت اصطلاح، چنان به تکرار و

اطناب آمیخته است که گاهی ستوه‌آور می‌شود. این همه سادگی و دقت و تکرار و اطناب نه پیش از مور و نه پس از او در فلسفه دیده نشده است، اما کسی هم مانند مور فلسفه و فیلسوفان را با واقعیت صلب هستی عالم خارج رودررو نساخته است.

در آنچه می‌آید فقط بر آن شده‌ام تا یک‌به‌یک پاره‌ای از مهم‌ترین نکاتی را بیان کنم که موضع فلسفی من درباره آن‌ها با موضعی که برخی از فیلسوفان دیگر دارند اختلاف دارد. ممکن است نکته‌هایی که من محلی برای ذکر آن‌ها داشته‌ام واقعاً در زمره مهم‌ترین نکته‌ها نباشند و چه بسا پاره‌ای از آن‌ها نکته‌هایی باشند که هیچ فیلسوفی درباره آن‌ها هرگز واقعاً با من اختلاف نداشته باشد. اما تا آنجا که اعتقاد دارم هر کدام از این نکته‌ها نکته‌ای است که بسیاری بر سر آن با من اختلاف دارند؛ اگرچه (به هر صورت در اغلب موارد) هر کدام از آن‌ها نکته‌ای است که بسیاری درباره آن با من موافق‌اند.

## I

اولین نکته نکته‌ای است که بسیاری از نکته‌های دیگر را در بر دارد. و نکته‌ای است که نمی‌توانم آن را به آن روشنی که می‌خواهم بیان کنم مگر آنکه قدری به تفصیل بیان کنم. روشنی که برای بیان آن در پیش می‌گیرم از این قرار است. نخست زیر شماره ۱ فهرست درازی از قضایا را می‌نویسم که در نظر اول آن قدر توضیح و اوضاحت می‌نمایند که اصلاً قابل ذکر نیستند؛ در واقع این قضایا مجموعه‌ای است از قضایایی که من (به عقیده خود) به یقین می‌دانم که هر کدام از آن‌ها صادق است. سپس در زیر شماره ۲ قضیه واحدی می‌نویسم که درباره کل مجموعه دسته‌هایی از قضایا حکمی می‌کند. منظور از هر دسته هم عبارت است از آن دسته‌ای که شامل تمام قضایایی است که از جهتی شبیه یکی از قضایای مذکور در شماره ۱ باشند. بنابراین، بخش ۲ قضیه‌ای است که بیان آن ممکن نیست مگر آنکه فهرست قضایای بخش ۱ یا فهرستی مشابه آن قبلاً عرضه گردد. بخش ۲ خود

قضیه‌ای است که شاید چنان توضیح و اضحات بنماید که اصلاً قابل ذکر نباشد. این نیز قضیه‌ای است که من (به عقیده خود) به یقین می‌دانم که صادق است. اما، با وجود این، قضیه‌ای است که تا آنجا که من خبر دارم بسیاری از فیلسوفان به دلایل گوناگون درباره آن با من اختلاف نظر دارند؛ حتی در مواردی هم که صریحاً قضیه ۲ را منکر نشده‌اند عقایدی ابراز کرده‌اند که با آن ناسازگار است. بنابراین می‌توان گفت که اولین نکته من آن است که قضیه ۲ و همه معانی ضمنی آن که پاره‌ای از آن‌ها را به‌صراحت بیان خواهم کرد صادق است.

۱. پس نخست از فهرست توضیح و اضحات خود آغاز می‌کنم که من (به عقیده خود) به یقین می‌دانم که هر کدام از آن‌ها صادق است. قضایایی که در این فهرست آورده می‌شوند عبارت‌اند از:

در حال حاضر یک بدن زنده انسان وجود دارد که بدن من است. این بدن در زمان معینی در گذشته زاده شد و از آن زمان تاکنون پیوسته وجود داشته است اگرچه بدون آنکه تغییر در آن راه یابد نبوده است: مثلاً وقتی که زاده شد و تا زمانی پس از آن کوچک‌تر از آن بوده است که اکنون هست. از همان زمانی که زاده شده است، یا با سطح زمین تماس داشته یا از آن دور نبوده است؛ و در هر لحظه پس از زمانی که زاده شده، بسیار چیزهای دیگری نیز وجود داشته‌اند که شکل و اندازه سه بعدی (به همان معنای مأنوسی که دارد) داشته‌اند که از آن‌ها فاصله‌های گوناگون داشته است (به همان معنای مأنوسی که اکنون هم از آن پیش‌بخاری فاصله دارد و هم از آن قفسه کتاب، و از آن قفسه کتاب فاصله بیشتری دارد تا از آن پیش‌بخاری)؛ و همچنین (در هر صورت، به کرات) چیزهای دیگری از این قبیل وجود داشته‌اند که با آن‌ها در تماس بوده است (به همان معنای مأنوسی که من اکنون با قلمی که در دست راست دارم و با پاره‌ای از لباس‌هایی که پوشیده‌ام در تماس هستم). در میان چیزهایی که به این معنی، بخشی از محیط آن را تشکیل داده‌اند (یعنی یا با آن در تماس بوده‌اند یا فاصله‌ای، هر اندازه زیاد، با آن داشته‌اند)، در هر لحظه پس از زاده شدن او، شمار فراوانی از سایر بدن‌های زنده انسان بوده است که هر کدام از آن‌ها مانند خود آن (الف) در زمانی زاده شده است،

(ب) زمانی پس از زاده شدن به وجود خود ادامه داده است، (ج) در هر لحظه از زندگانی پس از تولد، یا با سطح زمین در تماس بوده است یا از آن دور نبوده است؛ و بسیاری از این بدن‌ها پیش از این مرده‌اند و دیگر وجود ندارند. اما زمین نیز سالیان درازی پیش از آنکه بدن من زاده شود وجود داشته است و در بسیاری از این سال‌ها شمار فراوانی از بدن‌های انسان در هر لحظه بر روی آن زنده بوده‌اند؛ و بسیاری از این بدن‌ها پیش از آنکه بدن من زاده شود مرده‌اند و دیگر وجود ندارند. سرانجام (بیایم بر سر دسته دیگری از قضایا)، من یک موجود انسانی هستم و در زمان‌های گوناگون پس از آنکه بدنم زاده شده است تجربه‌های گوناگون بسیار داشته‌ام که هرکدام از انواع گوناگون بسیار بوده است: من بارها هم بدن خود و هم سایر چیزهایی را که بخشی از محیط آن است، از جمله بدن‌های دیگر را، به حس دریافته‌ام؛ نه فقط چیزهایی از این قبیل را به حس دریافته‌ام بلکه درباره آن‌ها اموری مشاهده کرده‌ام مثلاً مانند این امر که اکنون مشاهده می‌کنم، همین که آن پیش‌بخاری در حال حاضر به بدن من نزدیک‌تر است تا آن قفسه کتاب؛ من از امور دیگری آگاه بوده‌ام که آن وقت مشاهده نمی‌کرده‌ام، مثلاً از این امر در حال حاضر آگاه هستم که بدن من دیروز وجود داشت و آن وقت هم مدتی به پیش‌بخاری نزدیک‌تر بود تا به قفسه کتاب؛ نسبت به آینده انتظاری داشته‌ام و بسیاری باورها از انواع دیگر اعم از صادق و کاذب داشته‌ام؛ درباره چیزها و اشخاص و حوادث خیالی اندیشیده‌ام که به واقعیت آن‌ها اعتقاد نداشته‌ام؛ رؤیایا دیده‌ام؛ احساس‌هایی داشته‌ام که گونه‌های گوناگون بسیار داشته است. و همان‌طور که بدن من یک موجود انسانی، یعنی خود من، بوده است که در دوران حیات خود تجربه‌هایی از این (و سایر) گونه‌های گوناگون داشته است، چه بسیار بدن‌های انسانی دیگر هم بوده‌اند که بر زمین زیسته‌اند و هرکدام بدن موجود انسانی متفاوتی بوده است که در دوران حیات آن بدن تجربه‌های گوناگونی از این (و سایر) گونه‌های گوناگون داشته است.

۲. حال بیایم بر سر قضیه واحدی که آن هم توضیح واضح است و چنان که خواهیم دید بیان آن ممکن نیست مگر با ارجاع به کل فهرست توضیح واضحاتی

که اکنون در ذیل شماره ۱ به دست دادیم. من (به عقیده خود) به یقین می دانم که این توضیح واضح نیز صادق است که عبارت است از:

در مورد بسیار بسیار (نمی گویم همه) موجودات انسانی (از جمله خود من) که جزو دسته ای هستند که مشمول این تعریف هستند یعنی موجودات انسانی که بدن های انسانی داشته اند که بر روی زمین زاده شده و مدتی زیسته اند و در دوران حیات آن بدن ها تجربیات گوناگونی از هرکدام از گونه های مذکور در شماره ۱ داشته اند، می توان به درستی گفت که هرکدام به کرات در دوران حیات بدن خود در خصوص خودش یا بدنش و نسبت به زمانی قبل از هرکدام از زمان هایی که من قضایای مذکور در شماره ۱ را نوشتم، به قضیه ای علم داشته است متناظر با هرکدام از قضایای مذکور در شماره ۱ بدین معنی که در خصوص خودش یا بدنش و زمان پیشین مورد بحث (یعنی در هر مورد، زمانی که او به آن قضیه علم پیدا کرد)، به قضیه ای حکم می کند که عیناً متناظر با قضیه ای است که در شماره ۱ در مورد خودم یا بدنم و درباره زمانی که من آن قضیه را روی کاغذ آوردم حکم می کند.

به عبارت دیگر مفاد قضیه شماره ۲ فقط آن است که (توضیح واضحی که از اوضاع واضحات است) هرکدام از ما (مراد از «ما» بسیار بسیار موجودات انسانی از دسته تعریف شده هستند) به کرات در مورد خودش یا بدنش و در مورد زمانی که به آن علم داشته است، به همه چیزهایی علم داشته است که در هنگام نوشتن فهرست قضایای مذکور در شماره ۱ من ادعا کرده ام درباره خودم یا بدنم و درباره زمانی که آن قضیه را روی کاغذ آوردم می دانم یعنی همان طور که (در موقع نوشتن آن) من می دانستم «هم اکنون یک بدن زنده انسان وجود دارد که بدن من است»، هرکدام از ما به کرات درباره خود و درباره زمان دیگری قضیه ای متفاوت اما متناظر را می دانسته است که او در آن هنگام می توانست آن را بدین گونه بیان کند، «هم اکنون یک بدن زنده انسان وجود دارد که بدن من است»؛ همان طور که من می دانم «بسیاری از بدن ها غیر از بدن من پیش از این بر روی زمین زنده بودند»، هرکدام از ما به کرات این قضیه متفاوت اما متناظر را دانسته است که «بسیاری از بدن های انسان غیر از بدن من پیش از این بر روی زمین بوده اند»؛

همان‌طور که من می‌دانم «بسیاری از موجودات انسانی غیر از من پیش از این به حس دریافته‌اند، رؤیا دیده‌اند و احساس کرده‌اند»، هرکدام از ما به کرات این قضیه متفاوت اما متناظر را دانسته است که «بسیاری از موجودات انسانی غیر از خود من پیش از این به حس دریافته‌اند، رؤیا دیده‌اند و احساس کرده‌اند»؛ و هکذا چنین است در خصوص هرکدام از قضایای مذکور در شماره ۱.

امیدوارم تا اینجا در فهم مفاد قضیه شماره ۲ اشکالی پیش نیامده باشد. کوشیده‌ام تا به کمک مثال‌هایی روشن کنم که منظورم از «قضیه‌های متناظر با هرکدام از قضایای مذکور در شماره ۱» چیست. و مفاد قضیه شماره ۲ فقط آن است که هرکدام از ما به کرات قضیه‌ای متناظر (به آن معنی) با هرکدام از قضایای مذکور در شماره ۱ را صادق دانسته است — که البته در هر موقع از مواقعی که آن قضیه را صادق دانسته است آن قضیه قضیه متناظر متفاوتی بوده است.

اما برای آنکه دقیقاً روشن کنم که وقتی قضیه شماره ۲ را بیان می‌کنم چه چیزی را بیان کرده‌ام، دو نکته باقی می‌ماند که با توجه به روشی که پاره‌ای از فیلسوفان زبان انگلیسی را استعمال کرده‌اند، به نظر من باید به صراحت ذکر شود.

نکته اول این است. پاره‌ای از فیلسوفان ظاهراً درست دانسته‌اند که واژه «صادق» را به معنایی استعمال کنند که قضیه‌ای که بخشی از آن کاذب است ممکن است در عین حال نیز صادق باشد؛ و برخی از این فیلسوفان شاید بگویند که قضایایی مانند قضایای مذکور در شماره ۱ به نظر آنان صادق است در حالی که همواره معتقدند که بخشی از هرکدام از آن قضایا کاذب است. بنابراین می‌خواهم این نکته را کاملاً روشن کرده باشم که من واژه «صادق» را به چنین معنایی استعمال نمی‌کنم. من این واژه را به معنایی استعمال می‌کنم (و گمان می‌کنم استعمال متداول آن هم همین باشد) که هرگاه بخشی از قضیه‌ای کاذب باشد دیگر آن قضیه صادق نیست اگرچه البته ممکن است بخشی از آن صادق باشد. خلاصه معتقدم که همه قضایای مذکور در شماره ۱ و همچنین بسیاری از قضایای متناظر با هرکدام از آن‌ها تماماً صادق است؛ و این را با تصدیق قضیه مذکور در شماره ۲ تصدیق می‌کنم. بنابراین هر فیلسوفی که نسبت به هرکدام از این دسته‌های قضایا